بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 112: دوشنبه ۱۹/۳/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد مشکل تخصیص اکثر صحبت می‌کردیم. آقای سیستانی می‌فرمودند که دقت در مفهوم ضرر و جایگاه حدیث لا ضرر و نکاتی که در کل هیئت ترکیبیة لا ضرر وجود دارد، اقتضاء می‌کند که یک تضیّقی در شمول این حدیث وجود داشته باشد که بسیاری از موارد را که به عنوان تخصیص حدیث تلقی شده، تخصصاً از تحت دلیل خارج بداند. ایشان ابتداءً اشاره فرمودند ضرر آن نقصی هست که شیء و ما ینبغی علیه پیدا بکند و تعبیری که در جلسة قبل در موردش بحث کردیم، عرض کردم که صرف مال در چیزهایی که ینبغی عن یصرف فیه ضرر بمال نیست، بنابراین لا ضرر نمی‌شود که این را بحث کردیم.

بعد ایشان این نکتة اوّلی بود که اشاره کردم.

نکتة دومی که اشاره کردم می‌فرمایند بین ضرر و عدم نفع فرق است. بعضی از احکام شرعیه مردّش و مرجعش ضرر نیست. مرجعش عدم نفع یا محدود کردن نفع هست. توهم صدق ضرر در این مقدار از قبیل توهم صدقش در این‌که شارع ربا را در معاملة ربویه قائل شده که شما مالک نمی‌شوید اینجور موارد اصلاً ضرر صدق نمی‌کند بلکه از باب عدم النفع هست.

بعد ایشان تطبیق قضیه را در بحث خمس و زکات تطبیق کردند. ایشان می‌فرمایند خمس در غنیمت به معنای عامش که هست، تحدید نفع مغتنم هست. شارع می‌توانست هیچ قسمتی از مالی را که مغتنم به دست آورده ملکش نداند، حالا چهار پنجمش را ملکش دانسته، یک پنجمش را ملکش ندانسته. در واقع آن نفعی که شارع می‌توانسته است متوجه مکلف بکند، آن نفع را کم کرده، قسمتی از آن را گفته مالک نیست. بله، اگر از اوّل شارع مالکیت مالک نسبت به کل مال را قبول کرده باشد و به این ملکیت اعتراف کرده باشد و بعد بخواهد یک پنجمش را کم کند این ضرر زده. ولی اگر آن چیزی که ما می‌گوییم، می‌گوییم از اوّل شارع اغتنام را سبب ملکیت چهار پنجم مال مغتنم قرار داده، بنابراین شارع مقدس آمده منفعتی را که مکلّف می‌توانسته است به دست بیاورد آن را محدود کرده و مضیّق کرده و این ضرر نیست، عدم النفع است. ایشان بعد شروع می‌کنند موارد خمس در غنیمت را شماره کردن و در مورد بعضی از این موارد توضیح دادن.

ایشان می‌فرمایند یکی از موارد خمس غنیمت، غنیمت قتالیه است. غنیمت قتالیه، مقاتلون مسلم، جنگجویان مسلمان در مقابل کفار که جنگ می‌کنند غنیمت که به دست می‌آورند شارع مقدس آن را سبب ملکیت قرار داده، قبل از اسلام قانونی به نام قانون اغاره بوده، این قانون اغاره را شارع مقدس تثبیت کرده. البته خمس را استثناء کرده و آن را برای عناوین خاصه‌ای که مستحقین خمس هست قرار داده. می‌گوید شارع مقدس اصلاً برای مغتنم چیزی قرار نمی‌داد ضرری نبود، فوقش این است که نفعی برای او تثبیت نکرده بود. حالا این نفع را محدود کرده. بعد یک تعبیری دارند، تعبیر این هست که شاید این استثناء خمس از باب به عنوان حق الریاسة مشابه همان حق الریاستی هست که در جاهلیت متعارف بوده ولی به مقدار یک چهارم. در اغاره‌هایی که صورت می‌گرفته و تاخت و تازهایی که می‌شده و یک قبیله‌ای بر قبیلة دیگر حمله می‌کرده، مالی که به دست می‌آوردند یک چهارمش حق رئیس قبیله بوده و اسمش را هم مرغاء می‌گذاشتند. خمس می‌تواند بدل آن باشد.

مطلب دوم معادن هست. معادن علی المختار وفاقاً للمشهور از انفال هست، ملک امام علیه السلام هست، این که شارع مقدس در معادن خمس قرار داده، بازگشت به این هست که شارع اجازه داده که معدن را مکلّف استخراج کند و چهار خمسش را تملّک کند. ولی امر می‌تواند اصلاً اذن ندهد در استخراجش. بنابراین حق استخراجش منحصر در دولت باشد که تمامش را در سبیل مصالح مفسدین خرج می‌شود. پس بنابراین جایی که ولی امر اذن می‌دهد شارع مالک قرار دادن مکلّف نسبت به چهار پنجم یک منفعتی هست نسبت به مکلّف قرار داده. بنابراین منفعت مکلّف را محدود کرده، نه این‌که به او ضرر وارد کند.

اما ربح‌های زائده که همین ارباح مکاسب اصطلاحاً به آن می‌گویند. این ارباح یکی از مصادیق غنیمت به معنای لغوی‌اش است، به حسب دقت تحلیل. چون غنیمت یعنی الفوز بالمال بلا عوضٍ مالی. که انسان یک چیزی دست پیدا کند بدون این‌که در قبالش چیزی را پرداخت کند. زائد بر مؤنة تحصیل، اربابی را که انسان به دست می‌آورد آن عوض مالی‌اش را که حذف می‌کنیم زائدش سودی هست من به دست آوردم.

ایشان می‌فرمایند که روش سرمایه‌داری و روش کمونیستی در برخورد با این ربح‌ها علی طرفی النقیض هستند. سرمایه‌داری کل مال را ملک شخص می‌داند، روش کمونیستی هیچ مقداری از مال را ملک شخص نمی‌دانند، ولی فقه اهل بیت علیهم السلام روش وسط را دنبال کرده، چهار پنجمش را ملک شخص قرار داده و یک پنجمش را عناوین خاصه‌ای که ارباب خمس هستند برای آنها قرار داده.

ایشان می‌گوید ان قیل که ان هذا ضرر علی الناس. اگر بگویید این ضرر بر مردم هست چون هر انسانی می‌تواند هر مقداری که بخواهد اموال به دست بیاورد و از هر روشی که می‌خواهد به مال دسترسی پیدا کند. این‌که مقدار خمس را شخص نتواند مالک بشود سلب این حق هست. ایشان در پاسخ می‌گوید نه مطلب درست نیست، یک همچین حقی به هیچ یک از ادله ثابت نشده، نه با عقل نظری ثابت شده، نه قضای وجدان و ضمیر انسانی ثابت شده. عقلای بنای عامی در این مطلب ندارند. این‌که عقل نظری و وجدان انسان این مطلب را اثبات نمی‌کند واضح است. این‌که بنای عقلا هم در این مطلب نیست چون قوانین در حدود قانون ملکیت فردی است اختلاف دارند. بستگی دارد که عقلا مصالح فردی و اجتماعی را چگونه ارزش‌گذاری کنند، خیلی وقت‌ها به خاطر ارزش‌هایی که مصالح اجتماعی دارد از مالک شدن نسبت به مال یا قسمتی از مال جلوگیری کنند و نگذارند شخص مالک بشود. این هم تشریع خمس.

بعد ایشان وارد بحث تشریع زکات می‌شوند. ایشان می‌گوید در تشریع زکات در مورد غلات اربعه ممکن است این را ما نمی‌توانیم، این را ضرری تلقی کنیم. بعد از ملاحظة این مطلب که زارع و فلاح تنها بعضی از معدّات زرع و فلاحه را فراهم می‌کند. تنبیه و رشد و نمو محصول وابسته به عوامل طبیعی هست که خداوند خلق کرده، آب، باران، خورشید، آب و هوا، جو خصوصیات و شایستگی‌های زمین و ویژگی‌های زمین همة اینها مؤثر هستند، حتی بعضی از پرندگان تأثیر دارند در این‌که بعضی از حشرات آسیب‌رسان را از بین ببرند و در آیة قرآن به همین مطلب به بعضی از این نکات اشاره شده، در سورة واقعة «أَ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿63﴾ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿64﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿65﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿66﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿67﴾»

و مفاد این آیه این هست که عمل انسان، تنها بر کشت منحصر در کشت هست که کشت یکی از مقدمات زرع هست. کشت زمین که زمین را شخم زدن و بذر پاشیدن و آب دادن و اینها در اختیار انسان هست. اما این‌که این رشد کند، این فعل خداوند تبارک و تعالی هست با تقدیرش نسبت به عوامل مختلف این پدیدة انبات را هدایت می‌کند و اگر این پدیدة انبات نبود، این زرع یک زرع سوختة بی‌فایده‌ای بود.

همچنین در مورد زکات انعام ثلاثه هم می‌توانیم بگوییم ضرر نیست، بعد از این‌که تنها به انعام سائمه که همینجور خودشان می‌چرند زکات در آنها جعل شده. بعد اشاره می‌فرمایند ممکن است بگوییم این‌که شارع مقدس زکات را فرض کرده به خاطر این بوده که نمی‌خواستة همة مال در نزد یک صنف خاصی از مردم اجتماع پیدا کند و این انعام در دسترس کسانی که می‌خواهند به آنها دسترسی پیدا کنند برای حوائج شخصیه، برای پرورش حیوانات در دسترسشان باشد و زکات وسیله‌ای برای این هست، و همچنین زکات را در ذهب و طلا و نقرة مسکوک که جعل کرده شاید نکته‌اش این هست که نمی‌خواسته اینها جمع بشود یک نوع، یا این‌که یک نوع غرامتی بر شخص هست به ملاحظة این‌که در زمان‌های سابق این طلا و نقره نقدینگی بوده و این نقد در واقع مالیت و وسیلة ارتباطات انسان‌ها بوده. انسان‌ها به جای این‌که مال را با مال مبادله کنند، نقدها را با نقدها مبادله می‌کردند، و معاملة مال به مال خیلی سخت است، معاملة نقد به نقد و پول به پول به جای مال به مال در میان عقلا رسم شده و همین باعث این هست که تجارت شکوفا بشود و رشد پیدا کند و شارع مقدس به این چیزها اهتمام عنایت داشته و مضافاً این‌که خمس و زکات مصالح اجتماعی عامه‌ای داشته که این عدالت اجتماعی اقتضای یک چنین مطلبی را هم داشته باشد.

این قسمت کلام آقای سیستانی.

قبل از این‌که به بررسی این کلام بپردازم یک نکته‌ای را اشاره بکنم در مورد کلام ایشان، توضیحی بدهم. در لحن کلام آقای سیستانی این هست که تمام این توضیحاتی که در مورد تشریع خمس و زکات می‌دهند همة این توضیحات، توضیح امر ثانی است و این‌که تشریع خمس و زکات از باب عدم النفع هست نه از باب ضرر هست. این کأنّ تمام این توضیحات مربوط به امر ثانی است. ولی روشن است که بعضی از این توضیحات هیچ ارتباطی به این امر ثانی ندارد. این که شارع مقدس زکات را به خاطر مصالح خاصه‌ای جعل کرده باشد و به خاطر این‌که مثلاً افراد را از اجتماع طلا و نقره منع کرده باشد، یک نوع غرامتی جعل کرده باشد، مصالحی که در خمس و زکات وجود دارد، مصالح اجتماعی عامه‌ای وجود داشته باشد. عدالت اقتضا می‌کند شارع مقدس خمس و زکات جعل کرده باشد و امثال این، هیچ ارتباط به این بحث این‌که ضرر با عدم نفع فرق دارد ندارد. یک نکتة دیگر است. در واقع این از مصادیق آن قسم اوّل هست. ایشان ذکر کردند که ضرر در جایی هست که مال در آن مصرف مناسبش صرف نشود و در اینجور موارد در مصرف مناسبش صرف شده، بنابراین ضرر صدق نمی‌کند که ما آنجا اشکال کردیم آن چیزی که هست ضرر به مال مطرح نیست، ضرر به شخص مطرح هست. و اینجا ضرر به شخص هست ولو این ضرر شخص حکمی که ضرر به شخص را به دنبال می‌آورد نفع مجتمع را به دنبال داشته باشد. مصالح عامه‌ای برایش مترتب بشود اینها باعث نمی‌شود که صدق نکند که شخص متضرر شده. مجرد ملاک‌دار بودن حکم ضرری، حکم ضرری را از ضرری بودن خارج نمی‌کند. اینها ملاکات و مصالحی هست که اصل حکم را تصحیح می‌کند. ما نمی‌خواهیم بگوییم که این حکم، حکم نامناسبی هست. و این نکته را هم عرض بکنم، قبلاً هم عرض کردم یک تصویری در کلمات آقای سیستانی در لابلایش ایجاد شده کأنّ ضرر را یک نوع ظلم تلقی کردند. کأنّ حکم ضرری یعنی حکم ظالمانه، به خاطر همین در بعضی از تعبیراتش این هست که مشکل تخصیص اکثر اگر تخصیص اکثر نباشد، صرفاً موارد حکم ضرری زیاد باشد، خود همین مورد بحث قرار بگیرد، چون ممکن است دشمنان دین این را وسیله‌ای قرار بدهند برای اشکال به اسلام بگویند ای بابا این اسلام چرا اینقدر احکام ضرریه دارد. این تصویر، تصویری هست کأنّه احکام ضرریه، احکامی هست که برخلاف احکام عقلی هست که ما می‌خواهیم یک جوری از این مشکل بیرون بیاییم. در حالی که احکام ضرریه یعنی احکام شرعی ممکن است به مکلّف ضرر وارد کند. ولی این ضرر واقع شدن در قبالش ممکن است نفعی برای جامعه داشته باشد. بنابراین مجرد این‌که یک حکم ضرری هست، معنایش ظلم به شخص متضرر نیست، نه هیچ ظلمی به او وارد نمی‌شود و این چیزی نیست که عقل انسان ابا داشته باشد از متضرر شدن مکلّف. این‌که مکلّف متضرر بشود به خاطر مصلحتی که وجود دارد. مصلحتی که حالا مصلحتش هم لازم نیست متوجه خود متضرر بشود که تا بگوییم در مجموع من حیث المجموع چون در قبال این ضرر نفعی عاید خود متضرر می‌شود، ضرر صدق نمی‌کند. بلکه ممکن است این نفع عاید دیگران بشود، در جایی که مکلّف متضرر می‌شود ولی جامعه سودش را می‌برد اینجا ضرر صدق می‌کند ولی جعل حکم ضرری خلاف حکم عقل نیست بلکه چه بسا همانجوری که آقای سیستانی اشاره می‌کنند چون مقتضای عدالت هست این مقتضای اصلاً حکم عقل هم همین مطلب را اقتضا کند که باید یک نوع عدالتی در اجتماع رعایت بشود. علی ای تقدیر این‌که حکم ضرری یک اشکال عقلی دارد، از اساس یک نکتة اشکال‌داری هست. عرض کردیم که تخصیص لا ضرر هیچ مشکلی ندارد. بله اگر به نحو تخصیص اکثر باشد آن مشکل تخصیص اکثر دارد که ما در مقام حل این مشکل هستیم.

اما اصل این بحث را ما دنبال کنیم ببینیم چگونه باید این بحث را مطرح کنیم. ببینید ضرر ایجاد نقص مالی یا جانی یا عرضی به مکلف هست. نقص جانی و ارضی مشخص است من یک قسمتی از بدنم به وسیلة عمل ضارّ آسیب می‌بیند از بین می‌رود. آبروی من که یک امر واقعی هست ولو در طول قراردادهای اجتماعی یک آبرویی من کسب کردم به وسیلة کاری که شخص ضار می‌کند و شخص مضر می‌کند این آبروی من از دست می‌رود، آن بحثی نیست.

بحث سر این است که مالی که من دارم این مال به وسیلة ضار از بین می‌رود. ما وقتی می‌خواهیم بگوییم که این قانون ضرری نیست، نباید اینجوری ملاحظه بکنیم که خود این قانون، قانون وقتی می‌گوییم ضرری نیست یعنی منهای این قانون باید در نظر بگیریم. و الا اگر خود آن قانون را در نظر بگیریم، آن قانون هر جور دلش می‌خواهد می‌تواند جعل کند. لو لا هذا التشریع باید نقصی در مال شخص نباشد. هر تشریعی به هر حال اگر قرار باشد که با در نظر گرفتن این مال من مالک باشم، شرع مقدس لازم نیست، حالا این تعبیر را اینجوری عرض بکنم، ببینید ایشان یکی از مثال‌هایی که اینجا مطرح می‌کنند بحث معادن است. معادن را می‌فرمایند که معادن جزو انفال هست، علی المختار وفاقاً للمشهور. صحبت سر این هست که نفس ملکیت انفال بودن معادن حکم ضرری است. بحثمان سر ادامة بحث نیست. یک موقعی صحبت سر این هست که با پذیرش انفال بودن معادن می‌خواهیم بگوییم این‌که من نتوانم این معدن را تملک کنم این ضرری است، این نه. بحث سر این است که نفس این‌که چرا معادن باید جزو انفال باشد؟ در کلمات آقای سیستانی این مثال‌هایی که زده شده به نظر می‌رسد سه گونة مختلف اینجا مشی شده. یک مشی این هست که ما در واقع یک شیءای را باید در رتبة سابق، یک شیءای ملک شرعی مکلّف باشد تا شارع مقدس با حکم دیگری که جعل می‌کند حکم ثانویه‌ای که در طول حکم اوّلیة به ملکیت صادر می‌شود این حکم ضرری تلقی می‌شود یا ضرری تلقی نمی‌شود، این یک مشی.

یک مشی دیگر این‌که گاهی اوقات یک شیءای ملک مکلّف هست بالبناء العقلائیة العامة. اینجا این هم یک جور تصویر هست.

یک جور تصویر دیگر این هست که بعضی چیزها هست ملک طبعی مکلّف هست گویا. بحث تشریع زکات را که مطرح می‌کند، کأنّ یک قانون طبعی هست که شخصی که حقوق طبعی. طبع اقتضاء می‌کند شخصی که یک مالی را به دست می‌آورد، یک شیءای که نتیجة عمل من هست باید ملک من باشد. این را کأنّ یک قانون طبعی تلقی می‌کنند، قانون عقلی و وجدانی تلقی می‌کند. بنابراین در باب زکات می‌خواهند بگویند که زکات چون این بر غلات اربعه هست، غلات اربع نتیجة کوشش زارع و فلاح نیست، چون نتیجة کوشش زارع و فلاح نیست و زارع و فلاح تنها کوشش جزء کوچکی از وسیلة ایجاد آن شیء هست، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم زارع و فلاح باید مالک تمام زرع و فلاحتش باشد کأنّ اگر زارع و فلاح نقشش، نقش علت تامه بود، این باید ملکش می‌شد. حالا چون نقش تامّه ندارد ملکش نیست. این‌که زارع و فلاح نقشش باید، اگر تامه باشد باید کل ملک را مالک باشد این چه قانونی است. به نظر می‌رسد کأنّ یا یک بنای عقلایی وجود دارد. من فکر می‌کنم به بنای عقلا نمی‌خواهند استناد کنند. بلکه می‌خواهند بگویند کأنّ وجدان نظری یا عقل نظری انسان مثل عقل عملی انسان اقتضاء می‌کند یک چیز طبعی هست که نتیجة عمل انسان باید به عامل برسد. یک چنین چیزی را گویا ایشان می‌خواهند تصویر کنند. به هر حال صحبت سر این هست که حکم شرعی که می‌خواهیم بگوییم ضرری نیست مراد چی است؟ یعنی شیءای که در رتبة سابقه شرع مقدس آن را اگر تنفیذ کرده باشد، این باید یک چنین شرطی باشد. اگر همچین شرطی را بخواهیم مطرح کنیم، اصلاً نیازی نبود در ارباح زائده آن بحث را بکنند، آن تشریح زکات آن شرط بحث بکنند. علاوه بر این‌که این مطلب درست نیست که بگوییم شارع مقدس وقتی ما می‌گوییم حکمی که شارع با این حکم به مکلّف ضرر می‌زند بحث سر این هست باید لولا این حکم، لولا ملاحظة حکم شرعی، ببینیم آن شخص مالک بوده یا مالک نبوده. این‌که حکم شرعی را ملاحظه بکنیم و بعد بگوییم شارع مقدس می‌توانسته است این را ملک من بکند، چون ملک من نکرده است صرفاً عدم النفع هست اینجور نباید بحث را دنبال بکنیم. بحث اصلی این هست که باید دید آیا در رتبة قبل از تشریع شارع اگر شارع این حکم را جعل نکرده بود من مالک بودم یا مالک نبودم.

این لو لا تشریع شارع این‌که من مالک را نبوده‌ام، این را نباید حتی. آقای سیستانی اینجا بنای عام عقلایی در نظر گرفته که لولا. به نظر نیازی نیست، ولو در نظام جاهلی یک امری ملک شخص باشد، شارع که در بستر آن نظام جاهلی احکامش را آورده، حکم شارع باعث می‌شود شخص متضرر بشود، به او ضرر وارد کردیم. در بستر حکم جاهلی ربا حلال است. وقتی ربا حلال شد شخصی که معاملة ربوی می‌کند مالک کل مالش هست، ولو شما بگویید این بنای عقلای عامه وجود ندارد. لازم نیست بنای عقلای عامه وجود داشته باشد. بنای عرف زمان تشریع بر چیزی اگر باشد، این‌که شارع مقدس نگذارد، جلوی آن قانون عرفی را بگیرد، قانون عرفی اقتضا می‌کند که من اگر یک معامله‌ای کردم این معامله ولو از معاملات ربوی باشد مالک بشوم، شارع مقدس این را امضا نکرده در واقع به من ضرر زده. این ضرر هست. این بحث‌هایی که ایشان مطرح کردند تنها آن چیزی که قابل توجه هست آن بحث خمس غنیمت قتالیه است. به شرطی که تصویر ایشان صحیح باشد. آن تصویر ایشان این هست که خمس در اصل همان مرباع بوده که شارع مقدس آمده کمش کرده. در حقیقت قسمتی از مالی را که حق الرئاسة در نظام جاهلی بوده آن قسمت را آمده کم کرده و به خمس تبدیل کرده. نمی‌دانم این واقعاً آیا این مطلب تا چقدر درست هست و مرباع آیا به عنوان یک قانون عام در همة قبائل مطرح بوده یا احیاناً در بعضی از قبائل یک قانون خاصی به عنوان مرباع مطرح بوده. این را من نیازمند به یک مطالعه هست باید مطالعه بشود ببینیم واقعاً حکم به این نحوی که ایشان تصویر کردند هست یا به آن نحو تصویر کردند نیست.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که بسیاری از، مصادیقی که برای خمس هست، این مصادیق یک مفهوم ضرر هست. به طور کلی عرض می‌کنم اگر شارع مقدس زکات جعل نکرده بود افراد چی کار می‌کردند. آن سالی که شارع مقدس زکات را جعل کرد می‌گوید که دستور زکات آمد یک سال شارع این زکات را نگرفت. قبل از آن افراد چی کار می‌کردند؟ افراد همه‌اش را مالک بودند. زکاتی پرداخت نمی‌شد. این‌که زکات پرداخت نمی‌شد، این معنایش این هست که لو لا تشریع شارع افراد مالک کل مالشان بودند و این باعث می‌شود که زکات. حالا یک نکات دیگری را شما مطرح کنید، بگویید در مورد زکات لسان دلیل این هست که زکات باعث نمو مال می‌شود. زکات باعث طهارت مال می‌شود. در نتیجه کسی که زکات می‌دهد اوّلاً مالش کثیف است یک نوع اعتبار قذارت می‌شود. آن نکته‌ای که در جلسة قبل هم عرض کردم، پرداخت مال برای این‌که انسان خودش را پاکیزه کند، خانه‌اش را پاکیزه کند و یک نوع طهارتی در شخص خودش و شئون مربوط به خودش ایجاد کند آن یک منفعتی هست که گیر خود انسان می‌آید و صرفاً مصلحت عامی که متوجه جامعه بشود نیست، مصلحت شخص انسان در پرداخت این زکات هست. حالا ولو از جهت معنوی، کسی که زکات نمی‌پردازد یک آلودگی روحی در او هست. زکات باعث می‌شود که انسان‌ها پاک بشوند. زکات را هم که تسویه گذاشتند باعث پاک شدن مال می‌شود. پاک شدن خود شخص می‌شود. آْن یک بیان دیگری هست که نحوة جعل زکات به گونه‌ای هست که شارع مقدس کشف کرده است که این جا مورد مصداقی هست تطهیر ازالة قذارت‌های متوجه به انسان و شئون انسان هست، آن بیان دیگری هست آن بیان در جای خودش قابل توجه است. اما بیانی که آقای سیستانی در تقریراتشان وارد شده این بیان نیست. بیانشان این هست که چون شارع مقدس می‌توانسته است تمام این مال را ملک انسان قرار ندهد. اصلاً هیچ مقداری از این مال را ملک انسان قرار ندهد، این‌که همین چهار پنجم را هم شارع مقدس در واقع ملک انسان قرار داده، نفع از جانب شارع متوجه انسان می‌شود. نفعی که شارع به انسان رسانده است را محدود کرده. نه این‌که به انسان ضرر زده. این بیان به نظر می‌رسد که بیان تامی نباشد، نباید به این شکل بحث را دنبال کرد.

در بحث خمس به خصوص بعضی مصادیقش هست که خیلی روشن هست که یک مصداقی نیست که بتوانیم بگوییم یک قانون عقلایی قبل از شرع بوده و شرع آن را تنفیذ کرده باشد. این را ملاحظه بفرمایید در بحث خمس کنز این مطلب هست. در روایتی دارد که، روایت در خصال هست و در فقیه هم وارد شده، در روایت وصیت پیغمبر به حضرت علی.

«یا علی ان عبد المطلب سنّ فی الجاهلیة خمس سنن اجراها له فی الاسلام»

بعد می‌گوید«وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمُسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»

این‌که کنزی را یافته باشد حضرت عبد المطلب و از آن خمس خارج شده و شارع مقدس در ادامة او این خمس را واجب کرده باشد، در واقع این معنایش این است که یک نوع تأسیس شرعی، البته آن‌که حضرت عبد المطلب طبق این روایت دارد در خصوص کنز است. در مورد مطلق غنائم نیست، ولی شارع مقدس در مورد مطلق غنائم حکم به خمس کرده. این یک مطلبی نیست که در لولا شرع در شریعت وجود داشته باشد و این را هم فکر می‌کنم در این بحث مفید باشد این روایت را ملاحظه بکنید. خصال، صفحة ۳۱۳، هست و در کتاب من لا یحضره الفقیه، جلد ۶، صفحة ۳۶۵ هست.

به نظر می‌رسد که ما در واقع باید ببینیم که اگر تشریع شارع نبود، تشریع عرفی که آنجا وجود داشت، آیا خمس را به گردن مکلّف می‌گذاشت یا به گردن مکلّف نمی‌گذاشت. وقتی خمس به گردن مکلّف گذاشته نشده، تشریع خمس یک نوع ضرری هست که متوجه مکلّف نیست.

این مطلبی که در مورد مرباع آقای سیستانی دارند، این مطلب این‌که خمس همان مرباع هست در مصباح المنیر به آن تصریح شده. البته اصل این‌که مرباع به این معنایی که آقای سیستانی معنا می‌کنند هست در کلمات لغویون زیادی هست. مثل کتاب العیون:

«و المِرْباع‏ كانت العرب إذا غزت أخذ رئيسهم‏ رُبْعَ‏ الغنيمة، و قسم بينهم ما بقي. قال: لك‏ المِرْباع‏ منها و الصفايا» کتاب العین، صفحة ۱۳۳.

در معجم مقاییس اللغه، جلد ۲، صفحة ۴۷۹ می‌گوید: «و المِرْباع من هذا، و هو شى‏ء كان يأخذه الرئيس، و هو رُبع المَغْنَم‏»

جلد ۳، صفحة ۲۹۲ هم همان لک المرباع را آورده.

مفردات الفاظ القرآن صفحة ۳۴۰ هم هست. مفردات الفاظ القرآن هم شیء لک المرباع را آورده. و به تناسب صفایا آن را هم آورده. هستش در منابع دیگری که خود آقای سیستانی آدرس لسان العرب را دادند. البته یک توضیحی یک جایی در لسان العرب هم هست می‌گوید یک شخصی به نام ردف بوده وقتی خود پادشاه می‌رفته برای جنگ او به جای پادشاه می‌نشسته کأنّه همین ریاستی که در دورة جنگ ملک داشته همین ریاست باعث می‌شده که بتواند آن حق را بگیرد. المرباع «و كان يأخذه الرئيس من المَغْنَم في الجاهلية.» در غریب الحدیث جلد ۲، صفحة ۶ هست. همینجور در منابع دیگری این مطلب هست.

ولی این‌که در نهایة، جلد ۲، صفحة ۱۸۶ این مطلب هست که مرباع برای لیث بوده.

لسان العرب یک تعبیری دارد می‌گوید ردف کانت الرداع فی الجاهلیة لبنی یربوع. «و الرِّدافَةُ: أَن يجلس الرِّدْف عن يمين الملك، فإِذا شَرِبَ المَلِكُ شَرِبَ الرِّدْفُ بعده قبل الناس، و إِذا غَزا المَلِكُ قعَدَ الرِّدْف مكانه فكان خليفة على الناس حتى يعود المَلِكُ، و له من الغنيمة المِرْباعُ.» کأنّ همین مقدار که در دورة جنگ ریاست داشته و پادشاهی کرده کافی است برای این‌که مرباع را به دست بیاورد. همان آدرسی که آقای سیستانی هم دادند که هست غیر از آن لسان العرب، جلد ۷، صفحة ۴۱۵ مرباع را دارد. و جاهای دیگر هم این مطلب هست. ولی آن که می‌خواهم عمدتاً در این بحث بگویم. در مصباح المنیر، جلد ۲، صفحة ۲۱۶ می‌گوید: «و (المِرْبَاعُ) بِكَسْرِ الْمِيمِ رُبُعُ الْغَنِيمَةِ كَانَ رَئِيسُ القَوْمِ يأْخُذُهُ لِنَفْسِهِ فِى الْجَاهِلِيَّةِ ثُمَّ صَارَ خُمُساً فِى الْإِسْلَام‏.»

این‌که خمس همان ربعی بوده که در رئیس لنفسه در جاهلیت می‌گرفته این در مصباح المنیر وارد شده. می‌گوید: «وَ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ كَانَ رَئِيسُ الْقَوْمِ فِى الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا غَزَا بِهِمْ فَغَنِمَ أَخَذَ الْمِرْبَاعَ مِنَ الْغَنِيمَةِ وَ مِنَ الْأَسْرَى وَ مِنَ السَّبْىِ قَبْلَ الْقِسْمَةِ عَلَى أَصْحَابِهِ فَصَارَ هذَا الرُّبْعُ خُمْساً فِى الْإِسْلَام‏»، جلد ۲، صفحة ۳۴۴ هست.

این مطلب هست در این منابع ولی نمی‌دانم آیا این مقدارها کافی هست برای این مطلب یا کافی نیست، این یک نکتة جالب توجهی هست کلام آقای سیستانی به آن اشاره شده و این‌که خمس اصل همان مرباع بوده که تبدیل. در این مطلب اگر این اثبات بشود مطلب آقای سیستانی که خمس غنائم دار الحرب. در تعبیرات روایت ما این نیست، می‌گوید چون عبد المطلب در کنز خمس خارج کرد، شاید جمع به این باشد که چون عبد المطلب به خمس اکتفا کرد، همان منشاء شده که شارع مقدس این تبدیل مرباع و خمس به تبع اخراج خمسی که در کنز عبد المطلب کرده باشد. این دو تا را ما منافی ندانیم.

ادامة بحث برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان